

## عدم تحریف قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

تحریف قرآن، از جمله خرافات‌ها و تهمت‌هایی است که به قرآن زده‌اند، و این تهمت‌ها از طرف گروهی از شیعیان و سنیان است. و این چندمین تهمتی است که به قرآن شریف زده‌اند، از جمله تهمت ظنی الدلالة بودن؛ که قبلاً درباره‌ی آن بحث کردیم.

اصولاً در لغت تحریف؛ ابتدا باید مواردش در سلب و ایجاب؛ بحث کنیم، بعد ببینیم که این تهمت تحریف قرآن در چه بُعدی است، و در همان بُعد و یا ابعادی هم که هست، دلیل‌شان چیست؟ چه دلیل خارجی (خارج از قرآن) و چه دلیل داخلی (داخل قرآن).

### معنای تحریف

تحریف از حرف است، و حرف به معنای جانب است «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» (حج، ۱۱) یعنی عَلَيَّ جَانِبٍ مِنَ جَوَانِبِ الْعُبُودِيَةِ. کسانی هستند که برای عبودیت خدا اصالتی قائل نیستند، بلکه اصالت بر محور مفسده و مصلحت خودشان است. منتها [..] روی جانب حرفی و جانب حاشیه‌ای خدا را بندگی می‌کنند: «وَمِنَ

النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ». حرف در لغت عرب همان طور که عرض کردم جانب کلام است، حاشیه کلام است، استقلال ندارد. و حرف در مقابل اسم و فعل هم، چنین است. مثلاً اِلَى به خودی خود هیچ گونه معنایی ندارد، مگر ارتباط با اسمی یا فعلی یا هر دو پیدا کند.

تحریف از حرف است، یعنی به طور مبالغه آمیز، جابه جا کردن؛ سخنی را از جایی به جای دیگر بردن؛ یا سخنی را حذف کردن؛ یا سخنی را افزودن. تمام این ها تحریف است. تحریف به نقیصه، تحریف به زیاده، تحریف به جابه جا کردن، تحریف کلمه ای را از نظر اعراب یا نقطه عوض کردن؛ در مجموع کلمه را از جای خود به جای دیگر بردن، یا حذف کردن، یا کلمه ای را بر اصل اضافه کردن.

اشاره قرآن به تحریف سایر کتب آسمانی و تأکید بر حفظ قرآن

در قرآن شریف راجع به تحریف کتاب های وحیانی گذشته، آیاتی نص است که: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» (مائده، ۴۱) سخنان وحیانی را تحریف می کنند از جای خودشان، از نظر لفظ یا از نظر معنا، یا هر دو. ولیکن تحریف نسبت به قرآن، در هیچ بُعدی از ابعاد: زیاد کردن، یا کم کردن، یا ترتیب قرآن را به هم زدن، ممکن نیست، چون همان طوری که آیات قرآن، نازل من عند الله است، ترتیب سُور و ترتیب آیات هم نازل من عند الله است. چنان که آیاتی از جمله آیه ی سوره قیامت جواب این مطلب است: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ \* فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (قیامة، ۱۶-۱۹).

اجماع کلّ مسلمین حکایت از این دارد که هرگز کسی ادعای تحریف به زیاده در قرآن ندارد

کسانی که نسبت به قرآن ادعای تحریف دارند؛ اجماع اسلامی در کل هست که در قرآن تحریف به زیاده نیست، مگر بعضی که خیال کرده اند، سوره ی ابولهب زیادی است!! به نظر آن ها بعضی خواسته اند به عمومی پیامبر فحش بدهند، لذا سوره ی

ابولهب را در قرآن جعل کرده‌اند! ولیکن اجماع کلی با خلافتی جزئی در این است که سوره‌ای در قرآن اضافه نشده است.

عده‌ای خیال و ادعا می‌کنند که آیات یا کلماتی در قرآن حذف شده است!

ولیکن از نظر نقیصه؛ گروهی از شیعه‌ها و گروهی از سنی‌ها به تخیل این که، نقیصی در قرآن ایجاد شده، آیاتی یا جملاتی یا سوره‌ای یا سوره‌هایی از قرآن کم شده است، این ادعا را بر مبنای اقوال و احادیثی ذکر کرده‌اند. ما اولاً به این‌ها می‌گوئیم که شما هر که باشید و هر چه باشید، هر چند اجماع داشته باشید یا شهرت داشته باشید، این ادعای شما علی‌الافتقار و بلا دلیل است؛ هم از نظر برونی و هم از نظر درونی قرآن. از نظر برونی، هیچ دلیلی بر جابه‌جا شدن آیات، کم شدن آیه یا آیاتی، زیاد شدن آیه یا آیاتی اصلاً وجود ندارد.

آیاتی از قرآن دلیل بر عدم تحریف قرآن است

از نظر درونی، هم هرگز چنین مطلبی در قرآن پیدا نیست. بلکه آیاتی از قرآن شریف نص است در این که قرآن، در کلّ ابعاد لفظی‌اش (و نه معنایی) از جمله: ترتیب سوره‌ها، ترتیب آیه‌ها، کم نشدن، زیاد نشدن، در کلّ ابعاد، تحت الحفظ قطعی ربّانی است. از جمله در سوره حجر، ملاحظه می‌فرماید که بحث سرکتاب است (قرآن): «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الر، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ». تلک دارای اشاراتی چند است؛ یک: الر یعنی؛ قرآن، از حروف الف، لام، را و سایر حروف تحکمی ۲۸ گانه‌ی عربی، ترکیب و ترتیب شده است. دو: تلک اشاره دارد به کلّ آیات مفصلات قرآن، چون قرآن دارای دو بُعد است: «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود، ۱) در بُعد احکام که قرآن در شب قدر بر پیامبر بزرگوار نازل شد؛ آیات و الفاظ و تفصیلاتی هرگز وجود نداشته، ولیکن «ثُمَّ فُصِّلَتْ» در طول ۲۳ سال، به گونه‌ای تفصیلی، آیات مقدسات قرآن نازل شده، که تفصیلی است از آنچه در شب قدر به صورت محکم بر پیامبر نازل شده است. «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ \* رَبِّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ... وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (حجر، ۱۰۶). اینجا دو جنون را می‌خواهند ادعا کنند: یک: خود پیغمبر که

ذکر بر او نازل شده است مجنون است. دو: سخنان قرآنی هم که بر زبان حضرت رسول نازل شده است جنون آمیز است: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ.»

بنابراین بحث درباره‌ی قرآن است. «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ - قرآن - مُبِينٌ - نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ»، یک نازل است و یک مَنزِل. نازل و مُنَزَّل عبارت است از الذکر، الكتاب، آیات و قرآن مبین، و مَنزِل ذکر، رسول قرآن (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

حاجی نوری در «فصل الخطاب»، آیه‌ی قرآن را غلط نوشته و در نتیجه استدلال غلط کرده است!

«لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ \* مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنظَرِينَ \* إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر، ۷-۹) ذکر کدام است؟ آیا ذکر همان طور که حاجی نوری در فصل الخطاب نوشته، فصل الخطاب به خط حاجی نوری را من در نجف، در دست مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعة دیدم؛ گفتم: استاد شما به قرآن مراجعه نکرد و این آیه را نقل کرد و استدلال عوضی کرد؟ گفت چطور؟ گفتم کتاب رابیاورید. دیدیم که در کتاب فصل الخطاب به خط حاجی نوری نوشته است: انا أنزلنا الذکر و انا له حافظون!! به جای «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». این استاد شما اگر به قرآن مراجعه می‌کرد، به جای این که این احادیث دری وری را جمع کند، زحمت بکشد، وقت خودش و دیگران را بگیرد، اقلأً به قرآن مراجعه می‌کرد. ایشان مراجعه نکرده به قرآن، می‌گوید که «انا انزلنا الذکر...»، بعد هم می‌گوید که ذکر مُنَزَّل فقط قرآن نیست، بلکه رسول الله ذکر مُنَزَّل است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا؛ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا...» (طلاق، ۱۰) پس رسول، ذکر مُنَزَّل است، بعد می‌گوید چون رسول ذکر منزل است، پس «انا انزلنا الذکر»! هم رسول است! پس این آیه دلیل بر این نیست که قرآن محفوظ من عند الله است! این حاجی نوری به این آیه مراجعه نکرده و استدلال عوضی کرده است. (نزلنا به معنی نزول تدریجی است که نمی‌تواند شامل رسول هم باشد، و حاجی نوری گمان کرده انزلنا است که به معنای نزول دفعی است که در آن صورت شامل رسول هم می‌شد).

شدیدترین تأکید خدا در قرآن برای حفظ قرآن است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» شما در کل قرآن بگردید، آیا این همه تأکید شدید راجع به محافظت ربّانی نسبت به چیزی پیدا می‌کنید؟ در الوهیت، توحید، نبوت، معاد و احکام، تمام احکام عقلی، عقیدتی و عملی، در سراسر قرآن در مورد تمام این‌ها بگردید، آیا این همه تأکیدات در هیچ یک از آیات هست؟ خیر. چرا؟

آیا اهمّ چیزهایی که باید در آن تأکید بشود خدا، وجود خدا، توحید خدا، اسماء و صفات خدا، افعال خدا، و بعداً رسالت انبیا و اهمّ آن رسالت خاتم الأنبياء، و بعداً برزخ و معاد و بعداً احکام نیست؟ چرا تأکیدی که راجع به حفاظت از قرآن در اینجا شده است در این‌ها نشده است؟

جواب این است که؛ چون حفاظت قرآن و نگهبانی قرآن، در کل جهات، نگهبانی کلّ عقائد اصلی و احکام فرعی است، اگر قرآن محفوظ نمانده بود و کم یا زیاد شده بود، دیگر حجت نبود؛ نه بر عقائد اصلی، نه بر احکام فرعی. بنابراین بجاست تأکیداتی که راجع به حفظ قرآن که حدوداً ده تأکید شده است، در حفظ قرآن بشود و در بقیه نشود، چون بقیه کلاً و اصلاً و فرعاً، عقیدتاً و احکاماً مشمول کل قرآن است.

در آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» خداوند ده تأکید به کار برده است

پنج تأکید راجع به تنزیل ذکر است و پنج تأکید در مورد حفظ آن است. تأکید اول: «إِنّ». دوم: «نا» چون مقصود از «نا» جمعیت ذات نیست، بلکه جمعیت صفات رحیمیه حضرت حق است، که قرآن را بر مبنای صفات علیای رحیمیه نازل کرده است. مثل «أَنَا اعطیناک الکوثر» که انّی نیست، در بعضی جاها انّی دارد: «انی لغفار» (طلاق، ۲۰)، «انّی قریب» (بقره، ۱۸۶) و... ولیکن انّا یعنی خدا می‌فرماید که من، درست است که ذاتم واحد است؛ واحد به حقّ معنای وحدت است، ولیکن صفات رحیمیه

کثیره‌ی ربانی را یکجا، در دادن این نعمت متوجه کرده‌ام. این نعمت بر مبنای یک صفت و ذات نیست، بر مبنای کل ربانیات الله است.

وقتی خدای سبحان کلمه «نا» نسبت به خودش به کار می‌برد منظور جمعیت صفات است

حالا، «اِنا اعطیناک کوثر» یعنی من خدا، بر مبنای کل صفات رحیمی ربانی «اعطیناک». یعنی آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. آنچه ممکن بوده است در مثلث زمان از رحمت‌های رحیمی ربانی به کسی داده شود، به شخص محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله وسلم) داده شده است.

حالا، «انا» که تأکید دوّم بود. تأکید سوّم: «نحن». بعد «نزلنا» هم دو تأکید دارد که می‌شود پنج تأکید. «وَأَنَا» هم دو تأکید دارد، پس شد هفت تأکید. «له» هشتمین تأکید، «لحافظون» هم دو تأکید، و جمعاً شد ده تا.

ده تأکید با ادات تأکید از جمله: انّ، له، لحافظون، نا، نا، نا، حافظون، که ده تأکید شده است بر این معنا که ما این قرآن را نازل کردیم، همین قرآن را که در دسترس مکلفان هست، نه آن قرآن‌هایی که با اختلاف قرائات و جعلیات است، بلکه همین قرآن که در دسترس کل مکلفان است، همین را ما نازل کردیم. مفرداتش را، ترتیباتش را، ترکیباتش را، کل حروفش را، کل اعراب‌هایش را، کل لغاتش را، قرآن را در کل، «الذکر» کل قرآن است «وانا له لحافظون.»

در آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» پنج تأکید برای نزول قرآن و پنج تأکید برای حفظ آن است

خدا که پنج تأکید می‌کند که ما حافظ این قرآن هستیم، آیا قدرتی در برابر قدرت خدا، امکان دارد در کل زمان‌های تکلیفی، که این قرآن را از حفاظت ربانی دور کند؟

تحریف به زیاده، تحریف به کم کردن، تحریف به عوض کردن جای آیات، عوض کردن جای سوره‌ها، هرگونه تغییری، هرگونه جابه جایی، چه جابجایی اثباتی که ایجاد کردن غیر قرآن است، چه جابه جا کردن سلبی که کم کردن است، چه جابجا کردن مکانی، در برابر همه‌ی این‌ها: «اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ»، ما برای این قرآن حافظ هستیم. حالا، کسانی آمدند گفتند که: خدا که حفظ قرآن را تضمین کرده، تضمین کرده است که در لوح محفوظ، محفوظ بماند و نزد پیغمبر محفوظ بماند و نزد ائمه محفوظ بماند، در جواب می‌گوییم؛ این که تاکید نمی‌خواهد، آیا هیچ قدرتی هست که قرآن را از لوح محفوظ ربانی سلب کند؟ یا «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف، ۴) گروهی این‌طور گفتند که (معنای آیه ۹ سوره حجر این است که) «ما با کمال تاکید قرآن را که در علم ربانی ماست، حفظ می‌کنیم». خوب این معنا که تاکید نمی‌خواهد.

اگر منظور خدا از «إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ»، حفظ قرآنی که در علم خداست می‌بود؛ که نیاز به تاکید نداشت

آیا احتمال این هست و تحمل این معنا هست که؛ شیطان و شیطان‌ها قرآن را که در علم الهی است حذف کنند، یا کم کنند یا زیاد کنند، تبدیل کنند؟! یا قرآن را که در شب قدر بر پیغمبر نازل شد، قرآن را از قلب پیامبر برابند یا کم کنند یا اضافه کنند؟! یا قرآن مفصل را که بر پیغمبر نازل شد از یاد پیغمبر ببرند؟ «سنقرئک فلا تنسی» (اعلی، ۶) و از این قبیل آیات.

وانگهی؛ این تاکیدات برای چیست؟ تاکیدات به معنای امتنان است یا نه؟ حقیقتی است که بر مبنای این حقیقت خدا منت گذاشت بر چه کسی؟ بر پیامبر؟ بر ائمه؟ بر خودش؟ بلکه منت بر مکلفان گذاشته است، چون بحث این است که؛ «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ» آیا قرآن مبین برای کل مکلفان، همه‌اش نزد خداست؟ یا همان قرآنی است که بر پیامبر نازل شده است؟ یا فرض کنیم آیات مفصلات قرآن که بر پیغمبر نازل شده، فقط برای پیغمبر مبین است یا برای کل مکلفان؟ «رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ» بسیاری از کفار دوست داشتند که مسلم بشوند که چه؟

مسلم بودن، تسلیم در برابر قرآن مبین بودن، تسلیم در برابر قرآن مبین، در صورتی است که قرآن، مبین باشد. اگر این قرآن عوضی باشد یا زیادی باشد یا کم باشد که مبین نیست. «وقالوا یا ایها الذین..» کسانی که به پیغمبر بزرگوار افترا زدند که مجنون است و قرآن مجید کتاب جنون آمیزی است، در مقابل این سخنان، ده تاکید در این آیه است که: «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ یعنی ما برغم کفار و به رغم همه‌ی کسانی که پیغمبر را مجنون می‌دانند، و جملات و حیانی قرآن را جملاتی جنون آمیز می‌دانند، می‌گوییم؛ نخیر ما قرآن را نازل کردیم، جنون نیست، از خرافات نیست، از جعلیات نیست، کلاً وحی است، در همه‌ی ابعاد وحی است، و دو بُعد دارد؛ یک بُعد آن تنزیل قرآن به طور کلی بر مبنای وحی است، و بُعد دیگر آن حفظ قرآن است. در پنج تاکید، تنزیل قرآن است به وسیله وحی و در پنج تاکید خدا هم با قدرت کامل ربانی در بُعد کل صفات، این قرآن را حافظ است. بنابراین این آیه از کل آیاتی که استدلال می‌شود بر عدم تحریف قرآن اصرح است و اظهر است.

ما در تفسیر (الفرقان)، مفصل بحث کردیم ولیکن اینجا بطور اجمال عرض می‌کنیم. اینجا نوشته‌ایم لفظ ذکر در قرآن شریف بیشترین استعمالش راجع به قرآن است مثلاً: «إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (یوسف، ۱۰۴)، «إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (یس، ۶۹)، «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (قلم، ۵۲)، «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (زخرف، ۴۴)، «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ» (آل عمران، ۵۸)، «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل، ۴۴)، «وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ، أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (انبیاء، ۵۰)، «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا، بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي، بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ» (ص، ۸) و هم چنین آیات «هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّا لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنٌ مَابٍ» (ص، ۴۹) و «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، ۴۱ و ۴۲)، و «أَلْقِيَ الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِرٌ» (قمر، ۲۵).

حالا، آن قدر این حرف تحریف بدون دلیل است و ادعای توخالی است، که ما بحث مفصل در این عدم تحریف نکردیم، [..] ولیکن در جلد اول کتاب (تفسیر الفرقان)، بحث صیانت قرآن از تحریف، یک بحث است و اینجا هم سوره‌ی حجر و همین‌طور سوره‌ی فصلت آیه ۴۱ و ۴۲ که در بالا آوردیم، خوب «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ» خوب منظور از ذکر قرآن است.



اگر قرآن تحریف شده بود؛ آیه «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» دروغ می شد

«وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» (فصلت، ۴۱): قرآن کتاب عزیزی است، عزیز یعنی غالب؛ غالب غیر مغلوب، اگر قرآن تحریف شده بود هم خدا عزیز نبود هم قرآن عزیز نبود.

### عزت یعنی غلبه مطلق

معنای عزت مطلق، غلبه‌ی مطلق است. خدا غلبه‌ی مطلق، بر کل ارادات دارد، بنابراین اگر کل جهان هم جمع شوند که قرآن را تحریف کنند ولو یک نقطه را کم و زیاد کنند؛ قدرت ندارند. بنابراین قرآن کتاب عزیز است. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»، برایش اصلاً مبطل نیست! مبطل، نسبت به قرآن آمده است، حتی از طرف خود مسلمانان؛ ابطال دلاله قطعیه قرآن و ابطال عدم تحریف قرآن؛ ولیکن این مبطلات ایجاد باطل نکرده. مثل کسی که می‌خواهد کسی را بکشد سعی می‌کند که او را بکشد ولی او کشته نمی‌شود. کسی که اراده‌ی صد درصد کشتن کسی را دارد ولی او کشته نمی‌شود. مبطل نسبت به قرآن، حتی از نظر بعضی از مسلمان‌ها می‌آید، ولی ایجاد باطل نمی‌کند. تمام قدرت‌های مبطل که جدیت دارند، دقت دارند، با ادله‌ی به خیال خودشان، که از نظر وحیانی ابطال کنند، این ابطال؛ اثر باطل شدن، ذائل شدن و لغو شدن و انحراف قرآن از راه ربانی برایشان حاصل نمی‌شود.

«مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ». در مثلث زمان هیچ مبطلی نسبت به قرآن نیامده که؛ باطلی حتی در یک نقطه زیاد و کم، در قرآن تحریف ایجاد کرده باشد. «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» یعنی قبل؛ کتابهای گذشته آسمانی نه تنها کتاب آینده‌ای را که قرآن است ابطال نکرده‌اند، بلکه تأیید کرده‌اند. در کتاب اشعیای نبی، آیاتی است که اشاره و بشارت به قرآن شریف است. یا ابطال نکرده‌اند یا سخنی در نفی و اثبات نگفته‌اند. این بی‌نهی اول. بی‌نهی دوم: در زمان نزول قرآن هیچ قدرتی از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین عرب‌ها نیامد که یک باطلی در قرآن ایجاد کند، یک لغتی را و حتی یک کلمه‌ای را، از جمله از لحاظ فصاحت، بلاغت، ادبیات، معنا و لفظ، هیچ کس نتوانسته است.

«وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» ادعایش این است که؛ تا انقراض عالم تکلیف هیچ مُبطلی قرآن را نمی‌تواند باطل کند. نه از نظر لفظ نه از نظر معنا. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.»

پاسخ به ادعای کسانی که می‌گویند آیه‌ای از قرآن حذف شده است!

خوب، بعضی از آقایان به خیال خودشان آیاتی را آورده‌اند که در جلد اول (تفسیر الفرقان) مفصل بحث کرده‌ایم، که این آیات در قرآن چنین بوده و بعد چنان شده، مثلاً سنی‌ها از جهت تسنن، شیعیان از جهت تشیع، مثلاً می‌گویند؛ در بعضی روایت هست که لفظ علی در قرآن بوده و بعد حذف شده! سنی‌ها لفظ عمر را نیآورده‌اند ولیکن الفاظی دیگر را آورده‌اند مثل؛ «الشيخ و الشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة...!!» که این لغت اصلاً نه فصیح است نه بلیغ است.. در حقیقت منحرفینی، جاهل‌هایی، یا متجاهل‌هایی از روی نادانی‌شان، نسبت ظنی الدلالة بودن به قرآن داده‌اند و نسبت تحریف هم داده‌اند. در صورتی که حتی تحریف جابه جا شدن آیات یا سوره‌ها و یا حتی یک آیه در قرآن هم رخ نداده است.

بهترین مکان برای آیه‌ی تطهیر، همین جاست که هست، و هرگز تحریف به جابجایی در قرآن نشده است

مثلاً علامه بزرگوار طباطبایی (رضوان الله علیه) با اینکه مُصِر هستند در این که قرآن تحریف نشده ولی می‌گویند: اگر تحریفی هست، نسبت به آیه‌ی تطهیر است، آیه تطهیر در ضمن آیه ۳۳ سوره احزاب است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» ایشان می‌گویند که اگر تحریفی باشد، تحریف جابه جایی این آیه است! یعنی اِذْهَابِ رِجْسِ از اهل بیت، با جریان زنان پیغمبر ارتباط ندارد، چون زنان پیغمبر معصوم نبودند ولیکن مأثوم بودند، و آیات قبلی کلاً خطاب به زنان پیغمبر است، بعد آیه ۳۳: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ، وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...». می‌گویند: این اِنَّمَا ارتباطی با خطابات سی و چندگانه‌ای که به زنان پیغمبر است ندارد!

جواب این است که؛ اولاً چه کسی توانسته این کار را بکند؟ خدا که می‌فرماید: «انا له لحافظون» ما با تاکیدات ده‌گانه، که پنج تأکید برای تنزیل ذکر است و پنج تأکید برای حفظ است، چه کسی قدرت دارد جای آیه را عوض کند!؟

ثانیاً؛ بهترین جای آیه‌ی تطهیر همین جاست که خدا، می‌خواهد جمع کند بین تطهیر خانه‌ی پیغمبر از نظر زنانه و خانه‌ی رسالت. خانه محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) خانه‌ی زنان پیغمبر است که اگر شما گناه کنید، عذاب دو برابر است، اگر ثواب کنید، پاداش دو برابر است. دو برابر ثواب اثباتی، دو برابر گناه نفی!

بنابراین در بُعد جسمانی که خانه پیغمبر باید طاهر باشد و از خانه‌های دیگر باید طاهرتر باشد، برای این که گناه آن‌ها اهانت به مقام پیغمبر است، و ثواب آن‌ها به بیت پیغمبر آبرو داده است. اضافه بر این مطلب، بیت رسالت محمدی است که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» این دوتا «کُم» دلیل بر این است که مخاطب فرق کرد، قبلاً مخاطب زنان پیغمبر بودند، حالا «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت» اینجا دوتا «کُم» است که دلیل بر این است که مخاطب، مردان اهل بیت رسالت هستند. نه اهل بیت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، نه اهل بیت رسول، بلکه اهل بیت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم)، که نقطه‌ی اولای آن خود رسول اکرم است و ۱۳ معصوم دیگر اهل بیت رسالت‌اند، بنابراین اهل بیت رسالت محمدی، یعنی اهل جو رسالت ختمی محمدی، ۱۴ نفر هستند که فرد اول رسول خداست و بقیه هم همین‌طور.

امروز حالم خیلی مساعد نبود، اگر سؤالی هست بفرمایید.

«[الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ] چطور؟ آن هم به ظاهر به قبلش مربوط نیست!؟»

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ» هم همین‌طور است، برای اینکه در اول سوره می‌فرمایند که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱) عقود چه عقودی است؟ عقود عقیدتی، عقود

احکامی، عقود اخلاقی، عقود عملی. قسمتی از این عقود که عقود عملی اُکل و غیره است ذکر شد. ولیکن عقود عقیدتی که در طول رسالت ذکر شده، در عهد مکی و عهد مدنی، که توحید است و نبوت است و معاد این‌ها ذکر شده است. فقط آن عقدی که تاکنون ذکر نشده است عقد استمرار رسالت محمدی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده، ۵). اکمال دین و اتمام نعمت در بُعد عقود سه‌گانه؛ عقد توحید، عقد نبوت و عقد معاد، است و استمرار عقد نبوت رسول، ولایت است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». رضایت از دین یعنی اسلام، این اسلامی که استمرار دارد. اگر عقد خلافت معصوم معصومین نبود، این اسلام استمرار نداشت، برای این‌که این اسلام در بُعد اول ذکر شده، ولیکن در بُعد دوم که استمرار اسلام در کل جهاتش می‌باشد، در کل استمرار دعوت توحیدی، استمرار معاد استمرار رسالت است؛ [..] یعنی امیرالمومنین (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) که جانشینان پیامبرند، جانشین‌اند در استمرار رسالت کلی، در بُعد عقاید و بُعد احکام، بنابراین جای آیه همین جاست.

[آخر دارد احکام را ذکر می‌کند، بعد وسط آن این را می‌گوید، بعد از آن هم بگوید «فَمَنْ اضْطُرَّ... ظاهراً هیچ ربطی ندارد»]

چرا، ربط دارد. «فَمَنْ اضْطُرَّ» دو ربط دارد، یک ربط اضطرار در خوردن حرام. اگر کسی مضطر شد و در حال مردن است، و در جایی است که بسیار گرسنه است و گوشت خوک است یا گوشت میت است، و به غذای دیگری دسترسی ندارد، آیا خوردن آن گوشت به مقداری که به او ادامه زندگی بدهد حلال است؟

در آیه اکمال دین، «فَمَنْ اضْطُرَّ» یعنی اگر کسی در بیان وصایت رسول به خطر بیفتد تقیه جایز است

یا اگر کسی برای بیان استمرار رسالت رسول، راجع به خلافت حضرت امیر (صلوات الله علیه) صحبت کند او را می‌کشند، آیا باید بگوید؟ نخیر! پس «فَمَنْ اضْطُرَّ» در بُعد عقیدتی، در بُعد احکامی، در بُعد اصلی، در بُعد فرعی، «اضْطُرَّ» شامل تمام اضطرارها

است: اضطرارها در بیان عقیده حق، اضطرارها در بیان احکام، و چه احکام فرعی! بنابراین جای آیه همین جاست.

مخمصه، مخمصه یا گرسنگی شکمی است یا گرسنگی روحی است. این گرسنگی روحی است، مگر مخمصه فقط شکم است؟ مخمصه یعنی گرفتاری، کسی که اضطرار پیدا کرد در گرفتاری شدید؛ گرفتاری شدید کشنده‌ای به او رو آورده است و در این جا اضطرار.

مثلاً فرض کنید «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» (آل عمران، ۲۸) اگر برای حفظ جان انسان کفری بگوید حلال است، اگر برای حفظ جان، انکار خلافت کند حلال است، کفر بگوید! انکار توحید! انکار نبوت و... برای حفظ جان حلال است، تقیه است، اینجا هم تقیه است. اگر به شدت رسید و به حد خطر جانی رسید، در خطر جانی، حفظ جان واجب است از حفظ عقاید اصلی در لفظ، و حفظ احکام اصلی در لفظ.

در هر جایی از قرآن نسبت به تمام مسائل صحبت شده است تا کسی که مقداری از قرآن را می‌خواند از کل آن اطلاع نسبی پیدا کند

[..] این از اختصا صات قرآن است که در همه جای قرآن در کل بحث‌ها خدا بحث می‌کند، شما هر صفحه را باز کنی تمام احکام به طور مختلف جمع است، مثل برخی کتاب‌ها نیست که فصل اول و دوم داشته باشد، شاید یک نفر اصلاً یک فصل را مطالعه نکند، اما قرآن کسی چند صفحه بخواند با تمام احکام به طور مختصر برخورد می‌کند: توحید است، نبوت است، معاد است، برزخ اسلام، اخلاق، معاملات است، احکام فرعی و احکام اصلی است.

[حرف شما صحیح! ولی بعد از اتمام هر مسئله، ولی این که بین آن‌ها که ما بدون پشتوانه ذهنی از روایات نمی‌توانیم بفهمیم، در آیه تطهیر یک قرینه‌ای هست اما در اینجا هیچ قرینه‌ای نیست.]

ما درباره‌ی این آیه بحث مفصلی داریم که باید در جای خودش عرض کنیم، چون هم به شما ظلم می‌شود و هم ظلم به بحث می‌شود. این آیه بحث بسیار می‌طلبد، هم آیه تبلیغ هم آیه اکمال دین.

[اگر این جا بگوئیم اکمال به چه معناست درست می‌شود]

ببینید آیا در عهد مدنی در سال آخر مدنی که آیه سوره مائده نازل شده، احکام اصلی ذکر شده یا نشده؟ احکام توحید، نبوت و معاد قبلاً ذکر شده بود یا نشده بود؟ احکام فرعی ذکر شده بود یا نشده بود؟ بنابراین کل احکام کل احکام ذکر شده است. مثلاً همین میته و دم و... در سوره‌ی انعام هم ذکر شده، در سوره‌های دیگر هم ذکر شده مثل سوره‌ی بقره. بنابراین کل احکام، باید‌ها و نبایدها، از نظر عقیدتی اصلی، همه موارد ذکر شده، پس چی مانده؟ هیچی نمانده جز استمرار! اصل دین در بُعد عقاید و اصل دین در بُعد احکام کلاً ذکر شده ولیکن این اولین بار است که برای استمرار اسلام می‌گوید: «الیوم اکملتم». آیا قبلاً کامل نبود؟ البته عرض کردم این بحث، بحث دقیق و مفصلی است که طلبتان باید باشد برای فردا ان شاء الله! هم آیه تبلیغ است، هم آیه تکمیل است، هم آیه فاطر است که: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (فاطر، ۳۲) این آیات، آیاتی هستند که دقیقاً دلالت قطعی دارند بر این که استمرار خلافت معصومان (صلوات الله علیهم)، از جمله مرادات قطعی قرآنی است.

[آیه تطهیر، شما فرمودید که جمع بین تطهیر خانه‌ی جسمانی و خانه‌ی روحانی است. خوب آنجا که خانه‌ی جسمانی تطهیر نشد]

ببینید، دو بُعد است. یکی خانه‌ی جسمانی پیغمبر به قدری لازم است تطهیر گردد، که واجبش دو بُعدی است، حرامش دو بُعدی است. در بُعد تکلیف؛ زنان پیغمبر مکلف هستند، چون در خانه‌ی پیغمبر، در جوّ وحی زندگی می‌کنند، مراعات واجبات را دو برابر کنند. مکلف هستند مراعات امر واجبات و ترک محرمات را دو برابر کنند، پس این تطهیر تکلیفی است. اما تطهیر واقعی: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» که تکویناً و تشریحاً، اهل بیت رسالت منحصرأ در میان کل معصومین در سلب و ایجاب، منحصر به فرد است: «لیذهب عنکم الرجس» که اذهاب کل نقصان‌هاست، نقصان‌های قصوری و نقصان‌های نقصیری، کلاً حساب می‌شود «ویطهرکم تطهیراً» تطهیر، در کلّ جهات کمالات و فضائلی که امکان دارد در آن جا باشد هم در بعد تشریحی، هم در بعد تکوینی. بنابراین خدا خواسته است تکلیف خانه‌ی پیغمبر را از بُعد جسمانی بالا ببرد. و خانه پیغمبر در بُعد روحانی و وحیانی هم بالاترین خانه است. پس در دو بُعد در بالاترین مراحل است. پس آیه تطهیر کجا باشد بهتر از اینجا؟ در کلّ قرآن که دستورات سلبی و ایجابی به زنان پیغمبر داده شده است در کل همین جاست. بنابراین

جای منحصر به فرد آیه تطهیر که بالاترین مراتب طهارت و حیانی را ثابت می‌کند، بالاترین تکالیف طهارت جسمانی خانه‌ی پیغمبر را هم ثابت می‌کند. پس بهترین جاش اینجاست!

[آیه تطهیر، توجیه شده است به خاطر هم سیاق... ولی این آیه اکمال...]

این بحث باشد برای جلسه بعد چون مفصل است و ظلم به مطلب می‌شود.

قرائت مختلف قرآن باطل است و تنها همین قرائت موجود بین مسلمین است که با حفظ ربانی باقی بدست ما رسیده است

[بالاخره این اختلاف تاریخی که نقطه، اعراب یا یک اختلاف تاریخی که به عنوان یک امر خارجی می‌بینیم، و می‌گوییم خدا قرآن را حفظ کرده بفرماید تا چه حد حفظ کرده، و حفظی که خدا می‌گوید مراد چه نوع حفظی است؟ آیا صرف الفاظ است؟ اگر ما بخواهیم قرینه‌های خارجی را لحاظ کنیم و دیدگاه‌هایی که ارائه شده مثل اختلاف در قرائت را لطفاً توضیح دهید؟]

قرائت! این هم بحثی است که باید عرض کنیم که؛ قرائت مختلف، تواتر ندارند و اگر هم تواتر داشتند در مقابل تواتر قرآن ناچیز هستند.

[یعنی قرائت حفص تواتر دارد؟]

کاری به حفص نداریم، قرائت موجود قرآن، فوق حدّ تواتر است. این قرائت در قرآن‌های خطی، قرآن‌های چاپی و تفاسیر، این قرائت متداول بین کل مسلمانان و کل مکلف‌ها از هنگام نزول تاکنون، این قرائت قطعی‌ترین قرائت است. بنابراین اگر قرائتی «یَطْهَرْنَ» را «یَطْهَرْنَ» بخواند، قبول نمی‌کنیم. چرا؟ برای این که اگر تواتر هم می‌داشت در برابر این تواتر ناچیز است. مثلاً صد میلیارد نفر مطلبی را بگویند، پنج هزار نفر هم مطلبی را بگویند، پنج هزار نفر به تنهایی تواتر است ولیکن در مقابل صد میلیارد هیچ است و قدری ندارد.

بنابراین «انا له لحافظون» و یا «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» نشان می‌دهد که این قرآن در کلّ جهات و حیانی محفوظ است، حتی در نقطه‌ها. مثلاً: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» \* فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (قیامت، ۱۷ و ۱۸) در آیه «قرااته» که نیست؛ بلکه «قُرْآنَهُ»، قرآن یعنی خواندن، و خواندن یعنی یک خواندن. در یک خواندن واحد قرآن، این خواندن و وحدانی قرآن مربوط به وحی است. بنابراین آیا این خواندن وحدانی همین است که تواتر کلی دارد؟ یا قرائتی که احیاناً چند نفرند یا بیشترند و تواتر ندارد؟ بنابراین کل

این قرائت مراد نیست. آن قرائتی که متواترِ قطعی فوق کل تواترات است همین قرآن است. چون در آیه «قرائنه» که نیست.

[این قرآنی که در دست ماست، طبق تعریفی که اصولیین از تواتر دارند که در تمام طبقات تواتر داشته باشد، متواتر نیست، و این قرآنی که در دست ما است از قرنی که حکومت‌ها از بالا شروع به اعمال کردند وحدت پیدا کرده است،] این قرآن از زمان رسول همین قرآن است.

[این از لحاظ تاریخی ثابت نمی‌شود، زمانی بوده که اختلاف وجود داشته است، اگر اشتباه نکنم قرآنی که در آندلس است آن از نظر سندی از حفص همه قوی‌تر است. مقاله‌ای هم در مجله بینات چاپ شده بود که استفاده کرده بود که چون خدا خودش قرآن را حفظ کرده است، کاری کرد که با اینکه روایت حفص قوی‌ترین روایت هم نبود اما با این حال این رواج پیدا کرد، و این را خدا خواسته است.]

ببینید، اصولاً در قرائت‌ها، آیا قرائت متواترتر و قطعی‌تر، همین است یا نه؟

[این دو سه قرن است که این قرآن حفص دست ما آمده]

ما به حفص کاری نداریم. این قرآن با این آیات، با این سُور، با این قرائت، با این الفاظ، این قرآن در طول تاریخ اسلام بوده و اصلاً قرآن دیگری نبوده! قرآن‌های دیگری وجود ندارد. بله! قرائت‌های دیگری بوده ولی قرآن‌های دیگری نبوده است. قرآن همین قرآن است، همین قرآن موجود در طول تاریخ اسلام همین قرآن است، همین قرآن خطی و چاپی و حفظی که در حفظِ حفاظ و در تفاسیر است، همین قرآن است. بله قرائتِ فلان این‌طور است را این قرائتِ دیگر را ضمناً و احیاناً نقل می‌کنند ولی قرائتِ اصلی که مورد اتفاق کل مسلمان‌هاست، و در طول تاریخ فوق حدّ تواتر است همین است. آیا این که فوق حدّ تواتر است، این قرائت اصلی قرآن است یا قرائتی که تواتر ندارد. یا تواتر دارد ولی در مقابل این تواتر هیچ است. این هم باید بحث کنیم برای فردا، یا پس فردا بحث ما همین خواهد بود. ان شاء الله.